



درس خارج کلام
بررسی مبانی و مسائل مهدویت
با محوریت کتب اربعه

جلسه یازدهم تا سیزدهم: سید حسنی

استاد: آیه... طبسی (دامت برکاته)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه یازدهم - ۱۳۸۸/۸/۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا

روحي و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

برای تکمیل بحث اجازه بدهید تفصیل نظر میرزای قمی را راجع به خطبه

البیان را هم بیاوریم (البته روز دوشنبه اشاره‌ای به آن شد) مرحوم میرزای قمی

خطبه را از نظر سندی مورد تأمل و مناقشه قرار داده و رد می‌کند. البته مرحوم

والد ما در کتاب *الشیعة و الرجعة*^۱ این خطبه را تقطیع می‌کنند و در موارد

متعددی از آن استفاده می‌کنند با آن بیانی که از ایشان نقل کردم. یعنی مطالبی

که با مسلمات ما نمی‌سازد و قابل توجیه نیست می‌گوییم بلا شک اینها از

مدسوسات غلات است.

مرحوم قمی می‌فرماید این خطبه در کتابهای دست اول نیامده است.

می‌فرماید اولاً: انتساب این خطبه به مولا ثابت نشده است. چرا؟ چون در هیچ

یک از کتب معتبر امامیه این خطبه را من ندیدم یعنی نقل نکردند و بر این

۱. الشیعة و الرجعة، ج ۱، ص ۱۴۶.

(استغفر الله) و می‌گوید تو حسود هستی به امام اینگونه برخورد می‌کند (دیگر

چرا این را تایید کنیم) مرحوم صدوق در کمال الدین می‌فرماید: هم اعدی عدو

لنا؟ نسبت به زیدی‌ها در آن دوران احتمال می‌رود که جرایماتی بوده و گذشته

نمیدانم بالاخره داعی الحق یک برنامه‌هایی داشته مراجعه کنید حسنی را به

مازندران و این جریان ربط ندهید و الا همه قم از او متنفر می‌شوند.

شیعه است قم. القلب النابض للشيعة؛ قمی که زمینه ساز است، سمی قم لانها اهله یقومون مع مهدی من آل محمد علیهم السلام، زمینه ساز حکومت امام زمان علیه السلام هستند، کار فرهنگی از قم شروع می شود. آن وقت حسنی که ظهور کند با قم اینطوری برخورد کند این حسنی نیست؛ همان سفیانی است. سفیانی حدودش مشخص است. به اینجاها نمی رسد؛ جنوب ایران و در یک منطقه محدود.

حالا این را می توانیم جز روایات حسنی مطرح کنیم یا روایات معارض است؟ این روایات معارض است نه روایات حسنی این را نمی شود به حساب آورد. این روایت از نظر سند مشکل دارد. اصلا مرحوم مجلسی اشاره به سند نمی کند. از کجا این را نقل میکند. اگر ملاحم همان خطبه البیان است. این مطلب در خطبه البیان نیست. تطنجیه است؟ هر کدام هم است، این مطلب در آن نیست. ایشان از کجا نقل می کند، من نمی دانم. از نظر سند، از نظر دلالت احتمال می رود (باید دوباره تاریخ قم را مراجعه کرد) مربوط به داعی الحق و قضایای زیدی ها است زیدی ها درگیری شدیدی، حالا الان یک مقدار رویکرد و وضع آنان تغییر کرده و ما دعا می کنیم خداوند عزوجل شیعه های یمن را نصرت دهد و حفظشان کند از بلیات، این ها را مصون نگه دارد و در برابر هجمات وهابی ها و دشمنان حفظ کند ولی قبلا زیدی ها با شیعه مشکل داشتند با خود امام مشکل داشتند ببینید در بحار الانوار رو می کند به امام صادق علیه السلام

مطلب تاکید میفرماید. سپس از کتابهای دست اول، و مولفین معروف مثل مرحوم کلینی شروع می کند. می فرماید روسای شیعه که مدار مذهب امامیه بر آنها است و عمده اخبار و آثار اهل بیت علیهم السلام، از ایشان رسیده است عبارتند از: ۱. شیخ بزرگوار تفه الاسلام، کلینی است. ۲. رئیس المحدثین و فقیه ائمه الطاهرین ابن بابویه قمی است. ۳. مؤسس احکام الشریعه مذهب الاصول و الفروع فی مذهب الشیعه محمد بن النعمان مفید ۴. سید مرتضی، ببینید ایشان چه جوری تعبیر می کند، و زبده آل طه و یاسین، فخر العلویین، مروج الدین، مشید المذهب بالیقین، سیدنا الاجل السید المرتضی، ۵. و مجدد الطریقه الحقه، شیخ الطوسی.

بعد می فرماید که هیچ یک این خطبه را ذکر نکرده اند. بعد یک مرحله می آید پائین تر (تنزل می کند)، می فرماید که شریف رضی هم نیاورده است.^۱

۱. البته من این فرمایش را از ایشان نمی پذیرم. مبنای شریف رضی در نهج البلاغه چیز دیگری بود. مبنایش جمع آوری کل ما ورد از امیر المومنین نیست تا این اشکال وارد باشد. اسم کتاب با خودش است، نهج البلاغه، آن کلمات حضرت، خطب حضرت که جنبه بلاغت دارد آنها را جمع کرده است. لذا مستدرک نهج البلاغه ای که مرحوم کاشف الغطا نوشته است، آن اسم بر مسمی است. [نهج البلاغه] جزوه است نه مستدرکی که مرحوم میرجهانی یا مرحوم محمودی نوشته است (حشرهم الله مع امیر المومنین). آقای میرجهانی چهار جلد نوشته است، آقای محمودی شنیدم من ۱۱، ۱۲ جلد آن در بازار است و باز هم ادامه دارد. ولی این مستدرک به آن معنا نیست، آقای محمودی خیلی زحمت کشیده است، هر خطبه ای که از امیر المومنین علیه السلام

می فرماید و همچنین شرف السادات، نقیب اهل الشرف، السید جلیل الرضی، که جامع نهج البلاغه است و همت ایشان مصروف این بود، که منتخبات خطب و رسائل امیر المومنین علیه السلام را ذکر کند ولی این خطبه را نقل نکرده است. من به ایشان با کمال تواضع این عرض را دارم: که همت ایشان این نبوده است، که هر چقدر از حضرت علی علیه السلام رسیده جمع کند، خیر، بلکه جمع هر آنچه که جنبه بلاغی دارد مراد ایشان بوده است^۱. خلاصه می خواهم عرض کنم که

→

بود کلماتی که در نهج البلاغه نبوده ایشان آورده بود، ولی به عنوان مستدرک این موضوع است و فرمایشات امیر المومنین قطعا بیش از این است، من در کتاب ابن هیثم بحرانی دیدم، ظاهرا در مقدمه بود، که می فرمودند در مکه بیست جلد خطب حضرت بود. ابن هیثم نقل می کند خطب حضرت، نامه های حضرت، همان پنج سالی که حکومت در دست حضرت بود، بلاد اسلام که در محدوده عراق نبود، شرق و غرب کشورهای اسلامی و غیر اسلامی امروز تمام زیر پرچم مولی الموحدین بود. حضرت مکاتبات، نامه ها و سفاری داشته اند، قطعا حجم کلمات و خطب بیش از این بود، ولی مستدرکی که مرحومین نوشته اند این جنبه را در نظر نگرفته اند، بلکه هر چه از حضرت بوده است را جمع کرده اند. ولی مرحوم سید رضی، آن جانب بلاغی را در نظر گرفته اند، پس اشکالی که مرحوم قمی وارد می کنند، با تمام تواضع عرض می کنم، وارد نیست. یعنی نبودن این خطبه در نهج البلاغه دلیل بر نفی آن نیست.

۱ و با تمامی احترامی که برای سید(رضی) بزرگوار قائل هستیم چقدر هم این بزرگوار زحمت کشیده اند، شما ببینید اشارات مرحوم تستری را در بهج الصباغة، چقدر تکفیری ها و سلفی ها و این بد خواهان به این عبارت (لله درفلان) استناد می کنند، می گویند، ببینید حضرت در نهج البلاغه فلانی را مدح می کند یا (اقام الاود) که می گوید مراد فلانی است. لله در فلان، یعنی خلیفه دوم. هر کسی یک حرفی زده است، ببینیم آقای تستری چه می گویند، در بحث خیلی قوی وارد می شود می فرماید که سید با تمام تواضع باید گفت که اشتباه کرده است. نظیر هم

←

اصفهان ثم الی قم وارد قم می شود فقیع بینه و بین اهل قم وقعه عظیمه درگیری میشود بین قمی ها و بین حسنی، یک جنگ تمام عیار و یقتل فیها خلق کثیر از طرفین عده ی زیادی کشته می شوند فینهم اهل قم، قمی ها هم شکست می خورند، فینهب الحسنی اموالهم، وارد شهر می شود و غارت می کند، حسنی اموال قمی ها را غارت می کند، و یسبی ذراریهم، بچه هایشان را هم اسیر می برد، و نساءهم و یخرب دورهم، خانه هاشان را هم خراب می کند، فیفرع اهل قم الی جبل و از شهر می گریزند و پناه میبرند به یک کوهی، به یک منطقه کوهستانی، یقال لها و راردها که الان می گویند اردهال، فیقیم الحسنی ببلدهم اربعین یوما، ۴۰ روز شهر را اشغال می کند، و یقتل عشرين رجلا و دو نفر را حلق آویز میکند. ثم یرتحل عنهم.

خوب چه شد؟ این همان حسنی است؟ قم روایات متعددی دارد در حد استفاضه و یا حتی بیشتر که قم ان شاء الله مصون است، ایران مصون است^۱، خلاصه از این روایت استفاده میشود که حسنی یک چهره منفی، خونریز و غارت گر است. آدمی است که با زمین و زمان تشیع مخالف است. قلب تپنده

۱ دو نفر مثل آقای بهجت در قم باشند کافی است که قم و ایران را از عذاب مصون بدارد، ما امیدواریم که آرزو را دشمن به گور ببرد، این کشور سرافراز، دربست در اختیار آقا ولی عصر است. تا ظهور خود آقا محفوظ باشد.

دست ما نرسیده است، ترجمه آن دست ما رسیده است. آن هم ظاهرا، چهارصد سال بعد ترجمه شده و به دست ما رسیده است و این که الان در دسترس است، همان ترجمه است و مرحوم مجلسی هم ظاهرا از ترجمه نقل می کند روایت این است: فی خطبه الملاحم، هیچ قبل و بعدی هم ندارد، فی خطبه الملاحم لامیر المومنین علیه السلام، ما در این چند جلسه خطب را اشاره کردیم، خطبه بیان، خطبه افتخاریه، اینها همه خطبه هائی هستند که ملاحم در آن هست ایشان اشاره نمی فرماید که کدام یکی از اینهاست. فی خطبه الملاحم لامیر المومنین علیه السلام التي خطب بها بعد وقعة الجمل بالبصرة، ببینید مطابقت کرد با خطبه بیان، ولی نمی گوید که خطبة بیان است، چون خطبه بیان را خودشان پنبه اش را زدند. فرمودند که اصلا این خطبه را صوفیه و غلات نقل می کنند ولی در اینجا اسمی از خطبة بیان نمی برند، می فرمایند که در خطبه ای که بعد از پایان جمل در بصره ایراد فرمودند، این را فرمودند:

يخرج الحسنی صاحب طبرستان^۱، مع جم كثير، نیروهای زیاد، كثير من خيله و رجله، باصطلاح پیاده نظام سواره نظام حتی یاتی نیشابور فیفتحها درگیر می شود با نیشابور، شهر را فتح می کند و یقسم ابوابها، ثم یاتی اصفهان، می آید

۱ طبرستان یعنی مازندران امروز، چرا می گویند طبرستان. مراجعه کنید معجم البلدان را. آنجا بیان مفصلی دارد که چرا می گویند طبرستان.

اشکال مرحوم قمی شاید وارد نباشد. اما اشکال قبلشان همین است که بزرگان ما شیخ الطائفة، شیخ مفید، سید مرتضی، ابن بابویه، هیچ یک از اینها این خطبه را نقل نکرده اند. چرا ما اینقدر روی این خطبه تامل و توقف می کنیم. خیلی از مسائل ملاحم، و مطالبی که راجع به حضرت مهدی علیه السلام است در این خطبه آمده است. و مرحوم والد تقطیع کرده اند و یک مقداری از آن را نقل کرده اند خیلی از مطالب و بحثها در این خطبه آمده است.

این هم تصفیه حساب مرحوم قمی با این خطبه^۱.

بعد می فرماید که همچنین احدی از علمای معتبر که به او اعتماد باشد ندیدم که این خطبه را نقل کند. از قدما شروع کردند تا آمدند دوره خودشان. بعد می فرماید (مرحوم قمی) بله، این خطبه و نظیر آن از کلمات که مشابه به آن است، همانند: خطبه تنجیه و خطبه افتخاریه و شاید خطبه نورانیه، می فرماید که این و نظایر آن در کلمات بعضی از متسنین مسلک تصوف و در

→ ...
برایش می آورم، یکی دو مورد دیگر که اصلا از امیر المومنین نیست. از کس دیگر است یکی اش هم همین است مراجعه کنید.
۱ اسم کتاب مرحوم قمی جامع الشتات است در دو جلد قطور، و هر جلد آن شاید بیش از دو برابر شرح لمعه است. این پنج جلدی که الان هست کامل نیست و فقط جلد اول چاپ سنگی است.

کتابهای صوفیه^۱ از جمله در کتاب مناقب حافظ رجب بررسی^۲ وجود دارد که عبارتش را نقل می‌کند. پس ایشان آمدند و تصفیه حساب کرده‌اند که اصلاً این خطبه اعتباری ندارد.

بعد می‌فرماید قاضی سعید، حرفی دارد که نقطه مقابل اینهاست. کلام قاضی سعید قمی در شرح حدیث غمامه مذکور است، [ایشان(قاضی سعید) در آنجا ادعای بزرگی کرده است]. میرزای قمی می‌فرمایند: قاضی سعید می‌گوید که این خطبه به سبب شایع بودن در میان علمای شیعه و غیر شیعه، بی‌نیاز از ذکر سند است. عجب! یعنی اشتها این خطبه در بین همه مسلمین، شیعه و غیر شیعه ما رابی نیاز می‌کند از بررسی سندی. سپس متن کلام او را نقل می‌کند: فعن مولانا امیر المومنین عليه السلام، انه خطب ذات يوم، فقال: ... و عین خطبه و بیانش را نقل می‌کند و می‌فرماید کلام در صحت سند اینها است. حافظ بررسی نقل کرده ولی نزد حقیر، به صحت نرسیده است.

بعد مرحوم قمی نسبت به مرحوم مجلسی می‌فرماید: خاتم‌المحدثین، حجه الله علی العالمین، قدوة المتشرعین المویذ بلطف الله الخفی و الجلی، مولانا محمد باقر ملجسی، می‌خواهد بفرماید ایشان با آن همه تبحری که در بحار الانوار و اخبار

۱ مرحوم قمی با صوفیها خیلی درگیر بوده است
۲ قرن هفتم یا قبل از آن

دو نفر هستند. بعد هم محوریت می‌شود با حسینی نه با حسنی. مگر اینکه بگوئیم مراد از حسینی همان حضرت مهدی علیه السلام است.

دلالتشان خیلی روشن نیست در این روایت، و با روایات دیگر هم تقریباً منافات دارد. آن روایات در مسیر عراق دارد آن روایات خود مکه، اینجا خود عراق.

روایت ششم:

روایت ششم را مرحوم مجلسی نقل می‌کند، مراجعه کنید ببینید مرحوم مجلسی در بحار الانوار، ج ۵۷ ص ۲۱۵^۱ این روایت را از کج‌انقل می‌کند آیا از تاریخ قم است یا خودشان از کتاب دیگری نقل می‌کند اگر از تاریخ قم باشد که باید بحث شود، من در کتاب تا ظهور مفصلاً راجع به تاریخ قم بحث کردم کتاب را داشته باشید و این مباحثی که در آن آمده است پیش مطالعه داشته باشید تا نیاز نباشد که ما بعضی مطالب را اینجا مطرح کنیم مؤلف تاریخ قم مرد جلیل‌القدر، محترم، معاصر مرحوم صدوق بوده است، منتهی کتاب به

۱ وَ فِي خُطْبَةِ الْمَلْجَمِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ التِّي خَطَبَ بِهَا بَعْدَ وَقْعَةِ الْجَمَلِ بِالْبَصْرَةِ قَالَ يَخْرُجُ الْحَسَنِيُّ صَاحِبُ طَبْرِسْتَانَ مَعَ جَمٍّ كَثِيرٍ مِنْ خَيْلِهِ وَ رَجُلِهِ حَتَّى يَأْتِيَ نَيْسَابُورَ فَيَفْتَحُهَا وَ يَقْسِمُ أَمْوَالَهَا ثُمَّ يَأْتِي أَصْبَهَانَ ثُمَّ إِلَيَّ ثُمَّ فَيَقَعُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَهْلِ قُمَّ وَ قَعَةُ عَظِيمَةٌ يُقْتَلُ فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ فَيَنْهَزُهُمْ أَهْلُ قُمَّ فَيَنْهَبُ الْحَسَنِيُّ أَمْوَالَهُمْ وَ يَسْبِي دَرَارِيَهُمْ وَ نِسَاءَهُمْ وَ يُحْرَبُ دُورَهُمْ فَيَفْرَعُ أَهْلُ قُمَّ إِلَيَّ جَبَلٌ يُقَالُ لَهَا وَرَادَهَا فَيَقِيمُ الْحَسَنِيُّ بِنَدَاهُمْ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ يَقْتُلُ مِنْهُمْ عَشْرِينَ رَجُلًا وَ يَصْلِبُ مِنْهُمْ رَجُلَيْنِ ثُمَّ يَرْحَلُ عَنْهُمْ

آورده، بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۳۰۳، در آخر هم بشارة الاسلام کاظمی، ص ۲۲۵.

ظاهرا این مطلب را کشف الغمه هم دارد این را خودم مراجعه نکردم، بعضی از دوستان مراجعه کرده‌اند. ج ۲ ص ۶۶۳ و روضه الواعظین ابن فثال نیشابوری ص ۲۶۳ این را نقل کرده است. المستجاد هم آورده است.

اما از نظر سند این مشکل دارد، اشکال اول ابراهیم بن بنان خثعمی، این شخص مهمل است، مهمل یعنی چه؟ یعنی در کتب رجالی بحثش نشده است. البته مرحوم شیخ محیی الدین فرزند مرحوم مامقانی، ایشان می‌پذیرد که مهمل است ولی از طریق دیگر می‌خواهد درستش کند می‌فرماید روایاتش سدید و قوی است. روایاتی که نقل میکند روایات مقبولی است.^۱

باز کسی که در سند است آقای عمرو بن ثابت است اگر ابو المقدام باشد مشکلی ندارد، اما اگر غیر از آن باشد برای ما مجهول است پس از نظر سند مبتلا به اشکال است حالا ببینیم از نظر دلالت.

این روایت با چند تا روایتی که قبلا نقل شده، همخوانی ندارد، مخصوصا با روایت کافی شریف، در آن روایات صحبت حسنی و حسینی نبود، اما اینجا

۱. تنقیح المقال، چاپ مؤسسه ال بیت علیه السلام، لإحياء التراث (چاپ جدید).

ائمة اطهار علیهم السلام، داشته این حدیث را نیاورده است. آیا خود شما به بحار مراجعه کردید؟ می‌فرماید که هر چند بحار در نزد حقیر نیست. من کتاب بحار را ندارم که ملاحظه شود. چقدر اینها امین هستند، چقدر در نقل دقیق هستند. می‌فرماید: من خود بحار را ندارم لکن در رساله اعتقادات، خود ایشان می‌فرمایند: آنچه بررسی کرده است، حاصلش این است که من این را مراجعه کردم و به نتیجه نرسیدم و این روایت را در کتاب اعتقادات رد می‌کنند. پس در کتاب بحار می‌فرماید من ندیدم، اما در کتاب اعتقادات به این اشاره کرده و رد می‌کند ما هم که در بحثهای قبل گفتیم که در بحار الانوار اشاره شده و رد شده است. یعنی باز موید فرمایش ایشان است بعد مطالب مفصلی از آن کتاب می‌آورد و در آخر می‌فرماید لآ عبرة بما رواه البرسی، و غیره من الاخبار الضعیفه، می‌فرماید از اینجا ظن قوی حاصل میشود که در بحار نیاورده است این را. چرا؟ چون مجلسی اصلا حرفهای برسی را اگر متفرد در نقل باشد ایشان قبول ندارد. سپس مرحوم قمی می‌فرماید آخوند ملا محسن فیض، ایشان هم همینطور، و اینکه در تفسیر شان، کتاب صافی، همشان مصروف این است که هر کجا حدیثی باشد از احادیث ائمه علیهم السلام، به ادنی مناسبت آن را ذکر می‌کند، حتی مکرر از کتاب مصباح الشریعه که به نظر من [قمی]، معتمد علمای ما نیست. ولی مرحوم فیض در صافی از آن هم استفاده می‌کند، مورد

اعتماد علمای ما نیست، ایشان می‌فرمایند در عین حال این را نقل نکرده است و آخوند ملا محمد باقر در بعضی جواب مسائل فرموده است که راوی آن کتاب شقیق بلخی است (اشاره به کتاب مصباح الشریعه) شقیق بلخی که از صوفیان اهل سنت است و ربطی به امام صادق علیه السلام ندارد. در آن کتاب حکایات چند نقل شده است که معلوم است از معصومین نیست. خلاصه می‌فرماید که هر چه مناسب تفسیر آیات باشد آن را نقل می‌کند در عین حال از خطبه البیان و نظائر آن در کتاب صافی اثری نیست. بعد می‌فرماید با وجود آنکه اکثر عبارات قابل تاویل است. ولی در کتاب **قرّة العیون**، نسبت این خطبه و خطبه تطنجیه به امیر المومنین علیه السلام داده شده است. می‌فرماید که استناد او به کتاب حافظ رجب بررسی است. (باز به کتاب حافظ رجب برگشت. و امثال او.) حاصل اینکه صحت انتساب این کلمات به جناب ولایت مئاب بر حقیر ظاهر نشده است، پرونده‌اش را ببندید. بعد می‌آید یک سری مسائلی را از خطبه نقل می‌کند که در تناقض است با آیات. خدا می‌فرماید که خلقت آسمان و زمین در ستة ایام، اینجا می‌فرماید طرفه عین. اینها را خود مرحوم قمی نقل می‌کند سپس در مقام توجیه بر می‌آیند. اینجا دقت کردید فرمودند که خیلی از عبارات این خطبه قابل توجیه است ولی مشکل اساسی مشکل سند است. و در کتابهای دست اول و دست دوم و دست سوم ما نیامده است. فقط یک نفر نقل کرده است که

عباس، من در روایت حسنی، حالا من عرض کنم روایات را، ببینید این روایت پنجم کجا آمده است. اولین کسی که آن را نقل کرده است، مرحوم شیخ طوسی رحمته الله است، م ۴۶۸، بعد از ایشان مرحوم عاملی نباطی بیاضی، در کتاب شریفشان، الصراط المستقیم^۱ در جلد ۲ ص ۲۶۴ همین را نقل می‌کند، اما به اختصار. نیلی در منتخب الانوار المضيئه ص ۱۹۱، بعضی از آنرا نقل می‌کند، مرحوم حر عاملی، در اثبات الهداة ج ۳، ص ۳۱۵، ح ۳۶۴، از غیبت نقل می‌کند. البته سندش ظاهر اشکل دارد چون گاهی به عنوان احمد بن یحیی معتمد نقل شده، اما شیخ طوسی سند را به عنوان احمد بن یحیی بن معتمد

۱. اگر قضیه‌ای از مرحوم آقای امینی شنیده اید که کتابی که دنبالش بودند و با معجزه با توسل کتاب را پیدا کردند همین کتاب است کتاب نباطی است کتاب الصراط المستقیم خیلی دنبال آن بود. بالاخره یک نفر این کتاب را داشت. مرحوم شیخ امینی آمد در خانه شان و گفت یک هفته به من بده امانت، قبول نکرد، گفت در کتابخانه ات می‌نشینم استفاده میکنم گفت نمی‌گذارم شکلتش را هم ببینید خلاصه متوسل شد به امیر المومنین علیه السلام، به ذهنش آمد که کلید این مشکل به دست فرزندش ابوالفضل است بر خلاف معهود نجف اشرف، که طی هفته کربلا نمی‌روند معمولاً پنج شبه‌ها می‌روند می‌رود برای زیارت کربلا و امام حسین و قمر بنی هاشم و میاید بیرون، بعد یک آقایی به ایشان می‌رسد، آقا حالا کجا می‌خواهی بروی، هوا گرم است برویم خانه، به منزل او می‌رود، ایشان عرض می‌کند تا من غذا آماده کنم پدرم تازه فوت شده است و یک مقداری کتاب دارد، می‌خواهم بریزم داخل رودخانه، نگاه کن اگر چیزی به درد می‌خورد بردار. ایشان بچه را باز می‌کند. اولین کتابی را که بر می‌دارد، می‌بیند همان کتاب نباطی است. الصراط المستقیم الی مستحقّی التقدیم نوشته مرحوم علامه شیخ زین الدین ابی محمد علی بن یونس عاملی النباطی البیاضی متوفای ۸۷۷

فیقول انا مرتاد لکم، تصمیم به ساختن مسجد می گیرند. فیخرج الی الغری، تشریف میاورند به نجف اشرف فیخط مسجد، یعنی تصمیم به طرح مسجد، له الف باب، مسجدی که هزار تا درب دارد «یسع الناس» تا مسجد بتواند جمعیت را در بر بگیرد و ظرفیت داشته باشد، علیه اصیص، یعنی محکم و اساسی است؟ مراجعه کنید. فیبعث ویحفر من خلف قبر الحسین لهم نهراً یجری الی الغری، الان هم نجف آب ندارد از جایی آب را به نجف اشرف سرازیر می کنند حتی ینبث فی النجف...وکانی بالعجوز، خلاصه وضع کشاورزی تغییر می کند علی راسها مکتل فیه برّ حتی تطحنه بکربلاء شاهد سر همین کلمه است، کانی بالحسنی، و متن آن هم یک نص غریبی است.

تا اینجا روایاتی که مانقل کردیم روایاتی بود که با محوریت حسنی بود، یا در مکه کشته می شود که نوبت به این حرفها نمی رسد یا در مسیر عراق به امام علیه السلام ملحق می شود. اینجا در خود عراق و کوفه است.

تعارض ندارد دو تا حسنی داریم؟

استاد: همین دیگر، دو تا حسنی، سه تا حسنی، اینها چیست؟ ما از اثبات

یک حسنی ناتوانیم

ما الان چهارتا روایت نقل کردیم، ممکن است به نتیجه مرحوم خوئی

برسیم، نظر بنده همان نظر مرحوم خوئی است منتها ایشان در روایت ابن

آن هم مشکل دارد. تا اینجا و بالاخره مشکل سندی آن حل نشد.

مرحوم والدیمان در کتاب *الشیعه والرجعة* از ص ۱۴۶ شروع می کنند به نقل این خطبه و نظر خودشان را در پاورقی دارند که ما کلام ایشان را در دو جمله خلاصه می کنیم فرمودند که باید در این خطبه تفصیل دهیم و تفکیک کنیم و آنهایی که قابل توجیه است توجیه کنیم و آنهایی که قابل توجیه نیست، رد می کنیم و من حیث المجموع بعض مطالبش لا یصدر عنهم و می فرماید خطبه شریفه مشتمل است بر بعضی فقراتی که مدسوس است، کما فی النسخه التي کانت عند المحقق القمی. محقق قمی نسخه اش از آن نسخه هایی بوده که عبارات مدسوس در آن بوده است. که این «لا یوجب القا جمیع الخطبه»، ما همه خطبه را رد نمی کنیم، مبنایشان این است و بر اساس این مبنایشان شروع می کند خطبه را به تفصیل با همان سندی که ما اشکال بر آن داشتیم،^۱ از عبد الله بن مسعود نقل می کند. خطبه را نقل می کند بعد از نقل خطبه باز تفکیک دارد، تقطیع می کند، المهدی المنتظر و اصحابه، عنوان شرائط گزینش اصحاب است، همان اصحاب خاص، که ۳۱۴ نفر هستند، این همه باز صحبت شود، که ۳۱۴ یا ۳۱۳، هستند که زنان هم جزء این عدد هستند یا جدای از این عدد هستند. به هر حال هنگام خروج نه ظهور، چند دفعه ای

۱. الشیعه والرجعة، ص ۱۴۶.

روایت پنجم

روایت دیگری را که ما در این زمینه می‌خواهیم نقل کنیم روایت پنجم است مرحوم طوسی رحمته الله در کتاب غیبت ص ۶۹، این روایت را نقل می‌کند این روایت اشاره به حسنی است. عن ابی جعفر، فی حدیث طویل خود شیخ طوسی رحمته الله می‌فرماید که این حدیث طویل است که یدخل المهدی الکوفه و بها ثلاث آیات قد اضطربت بینها، سه جریان است و شاید سه تفکر باشد، اینها با هم اختلاف نظر دارند. فتصفوا له اختلافات را کنار می‌گذارند و تابع آقا می‌شوند. حتی یاتی المنبر آقا تشریف می‌آورند منبر و سخنرانی می‌کنند، و لا یدری الناس ما یقول، من البكاء مردم متوجه حرف آقا نمی‌شوند در اثر شدت گریه، شدت گریه چه کسی؟ خود آقا یا مردم؟ گریه شوق است بالاخره ناراحتی فراق، هرچه هست در روایت نیامده است و هو قول رسول الله صلی الله علیه و آله کانی بالحسنى و الحسینی و قد قاداها، این دوتا رهبری می‌کنند فیسلمها الی الحسینی فیبايعونه، حسنی پرچم را تحویل حسینی می‌دهد و با او بیعت می‌کنند، و اذا كانت الجمعة الثانية (جمعه دوم شد) قال الناس، یا بن الرسول الله، الصلاة خلفک.. الصلاة خلف رسول الله. نماز پشت سر شما مساوی است با نماز پشت سر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و المسجد لا یسعنا مسجد کوفه جا نمی‌شود برای این جمعیت. منظور چیست؟ یعنی یک مسجد دیگری برای مردم بسازید،

حضرت خارج می‌شوند، خودشان رانشان می‌دهند بعد دوباره مخفی می‌شوند، در کنار صفا خودشان را نشان می‌دهند، اینها می‌آیند صفا، حضرت دوباره مخفی میشوند، می‌روند به مدینه، اصحاب خودشان را به مدینه می‌رسانند (این اصحاب)، دوباره آنجا خودشان را دو سه دفعه این اتفاق می‌افتد که خلاصه به حضرت عرض می‌کنند هر کجا بروی ما در کنار تو هستیم، حضرت به اصطلاح امروز اگر تعبیرم درست باشد و الا استغفار می‌کنم. یک برگه‌ای یا تعهد نامه می‌گذارند جلوی آنها، این شرائط پذیرش است، پائیش هم امتیازات، بیست و نه یا ۳۰ شرط، اینها را بخوانید و امضا کنید. من امتیازاتی هم برای شما قائل هستم. این شرائط را اینها می‌بینند و می‌خوانند و امضا می‌کنند. بعد حضرت هم تعهد خودشان رانسبت به آنها دارند. این قضیه را می‌گویند می‌پذیریم و امضا می‌کنیم. بیعت می‌کنند. این قضیه در خطبه البیان آمده است در جای دیگر هم نیست. یا اینکه المهدی المنتظر و انقیاد الناس له، یا المهدی المنتظر والحسنى که هدف از نقل و بررسی این خطبه، همه به خاطر حسنی بود. ما می‌خواستیم بگوییم روایات حسنی چقدر اعتبار دارد که به خطبه البیان منجر شد؟ و این بحث طویل و عریض، ثم یسیر بالجیوش حتی یصیر بالعراق و الناس خلفه و امامه و علی مقدمته رجل اسمه عقیل، و علی ساقته رجل اسمه حارث و یلحقه رجل....

امام زمان وارد خاک عراق می‌شوند با لشکرهای مفصل من اولاد الحسن،

(حسنى كه مى‌گویند به این خاطر است كه از اولاد امام حسن علیه السلام است) فى اثنى عشر الف فارس، فارس در برابر راجل است یعنی همه سواره نظام هستند. اینها مى‌آیند فىقول یابن العم انا احق بهذا الامر. لآنى من ولد الحسن و هو اكبر من الحسين. میزان و ملاك سن شد. فىقول المهدي انى انا المهدي، مهدي من هستم، حسنى مى‌گوید هل عندك الايه «المعجزة» او العلامه، فىنظر المهدي الى الطير، آن سه علامتی كه قبلا اشاره شد. حضرت اشاره مى‌كند كبوتر روى دست حضرت مى‌آید و صحبت مى‌كند. (این را فقط من در اینجا دیدم) ینطق بقدرة الله و یشهد له بالامامة، مى‌گوید امام زمان و ولی امر ایشان است. دوم، چوپ خشك را در زمین فرو مى‌كند فىخضر و یورق. سوم، یاخذ جلمودا، كان فى الارض من الصخر، سنگ را حضرت دست مى‌گیرد و فشار مى‌دهد و به دست خودشان مى‌سایند. و یعجنه مثل الشمع، مثل موم مى‌شود. فىقول الحسنی الامر لك.

اینها نشانه‌هایی هستند كه به خاطر خودش نبوده است به خاطر این بوده كه حجت بر نیروها و دیگران كامل شود. «و تسلم جنوده و یكون على مقدمته رجل اسمه كاسمه...»، این قصه در این خطبه آمده است. ما اول باید مشکل سند خطبه را حل كنیم.

المهدى المنتظر و فتح، خراسان، ثم یسیر حتى یفتح خراسان ثم یرجع الى مدينة الرسول صلی الله علیه و آله و سلم فتسمع بخبره جميع الناس فیأتیة اهل اليمن و اهل الحجاز و تخالفه ثقیف.

آقای شیخ محیی الدین فرزند مرحوم مامقانی مى‌گوید: آقای اصبع بن نباته از شخصیت‌های معروف و برازنده شیعه است، در اینجا والذی یظهر ان المترجم بقى الى زمان السجاد علیه السلام، تا آن دوران ایشان بوده‌اند. مسائلی هم در اینجا است، ببینید آقای مامقانی در تعلیقه مى‌فرماید: لا ینقضی عجبی ممن عد المترجم مشکورا، یک رتبه‌ای است. یعنی، بدکش نیست یعنی چه؟، مع تصریحه بانه كان من خاصة امیر المومنین علیه السلام ایشان از خواص امیر المومنین علیه السلام بوده است، مى‌فرماید من از مناقشه بعضی از معاصرین هم در شگفت هستم، لان كونه من خاصة امیر المومنین علیه السلام و ممن كان یضن به امیر المومنین علیه السلام فى الحرب انه كان شیخا ناسكا عابدا انه من ذخائر على علیه السلام، كل ذلك یوید و یقوی (سند روایت رسائل) فالحق الصریح والواقع الذی لا محیص عنه ان المترجم من اوثق الثقات و كفى فخرا و جلاله له عد امیر المؤمنین علیه السلام له من ثقاته، حضرت فرمود ثقات مرا بیاورید، یکی از آنها همین آقا بود، فالرجل ثقة ثقة ثقة بلا ریب هیچ جای شك و شبهه نیست.

ولی آیا مشکل ما را حل مى‌كند، با قطع نظر از اصبع، سند به خاطر قبلی‌ها كه مجهول هستند و بعضا هم گفته‌اند ضعیف است مشکل دارد.

نیروها از آنجا حرکت می‌کنند. فتوحاتی قبلا شده است که یابه دست حسنی است یابه دست؟ حالا آن بحثی است به موقع اشاره خواهیم کرد، اینجا هم قضیه فتح خراسان در این روایت آمده است. خوب یسیر المهدی الی الشام حرکت حضرت به سوی شام است. باز در اینجا آمده است، درگیری حضرت با سفیانی و هلاک سفیانی به دست خود حضرت. من از شما حاضرین سوال می‌کنم شما جایی دیدید که سفیانی چه طوری هلاک می‌شود؟ آنچه که معروف است نسبت به دجال است دجال به دست حضرت اعدام می‌شود یا حلق آویز می‌شود. یا اینکه درگیر می‌شود حضرت عیسی علیه السلام با دجال، با سلاحی که به او می‌زند «و یدوب کما یدوب الملح». خوب حالا این باشد یا آن باشد ظاهرا با هم دیگر تنافی آنچنانی ندارد. بالاخره کشتن دجال در حکومت حضرت مهدی علیه السلام است. و ما وارد تفصیلاتش نمی‌شویم و حضرت عیسی علیه السلام هم باشد فرمانده کل نیروهای مسلح است. حضرت عیسی چهار منصب دارد، در زمان حضرت مهدی علیه السلام، که یکی از آنها فرماندهی نیروهای مسلح است. خوب، هرچه هست در ارتباط با دجال است. اما قتل سفیانی به دست حضرت مهدی یا در دوران او این جریان در اینجا آمده است، فبقول السفیانی یابن العم استبقنی اکون لک عوناً... یابن العم، یعنی گویا از فامیلهای ایشان است. فبقول، امام می‌فرمایند ما تقولون فی ما یقول، فإنی آلیت علی

نداشت، اگر یک خورده حس می‌کرد که جبهه‌ها سرد شده است جنگ متوقف شده، برز وحده تنها وارد میدان می‌شد فلا یرجع حتی یخوط سیفه و رماحه شمشیرش را خون آلود می‌کرد و بر می‌گشت. این روش ایشان بود.

مطالب زیادی نسبت به ایشان نقل شده است. به نظر من عبارت را نگاه بکنید، کان من ثقات امیر المومنین علیه السلام و من شرطه الخمیس، گارد ویژه بوده و کان فاضلا، حضرت هم به ایشان فرموده بود، تشرطوا، تشرطوا، بیایید قرارداد ببندیم بین ما و شما، ما اشتراطکم بالذهب والفضه قرارداد امتیازات مهمی ندارم، شهریه بدهم، حقوق بدهم، زمین بدهم این حرفها نیست. ما اشتراطکم الا الموت شما باید تا پای جان بامن باشید و من تعهد می‌دهم که بدون شما بهشت نمی‌روم. ان قوما من قبلکم من بنی اسرائیل تشارطوا بینهم یک چنین تعهدهایی داشتند، فمامات احدهم حتی کان نبی قوم او نبی قریته او نبی نفسه و انکم لبمنزلتهم شما هم به منزله من هستید الا انکم لست بانبیاء.

شرح حال ایشان را مطالعه کنید. اصلا نمی‌توانیم از ایشان دست برداریم. عهدنامه مالک اشتر را ایشان نقل می‌کند و این آقا در سندش است. وصیت امیر المومنین علیه السلام به محمد حنفیه را ایشان نقل می‌کند. در جلسه قبل عرض کردم، ایشان اولین کسی است که مقتل نوشته است. عمرش طولانی بوده است. حتی بعضی‌ها گفته‌اند دوران امام زین العابدین هم رسیده است و درک کرده است.

حالا مشکلش چیست؟ عقیلی می‌گوید کان یقول بالرجعه، تابعی است. و اعتقاد به رجعت داشت. حالا معلوم شد. ولی یک مشکل دیگری هم دارد، ابن حبان می‌گوید فتن بحب علی بن ابی طالب(علیه السلام). محو دوستی امیر المومنین بود. (این می‌شود نقطه ضعف) بعد می‌گوید احادیث عجیب و غریب نقل کرده است. فاستحق من اجلها الترك، دار قطنی می‌گوید منکر الحدیث. ابن عدی می‌گوید من چیزی از احادیثش نمی‌آورم چرا؟ دلیلی که می‌آورد خیلی مهم است لان عامه ما یرویه عن علی، مطالبی که نقل می‌کند از امیر المومنین علیه السلام است، پس باید از چه کسی باشد تا تو بیاوری؟ لایتابعه احد علیه هیچ اعتنایی به احادیث ایشان ندارند چرا؟ چون یروی عن علی بن ابی طالب علیه السلام و هو بیّن الضعف. مطالب دیگری هم در این خصوص است.

پس اشکال اول یقول بالرجعة، اشکال دوم: فتن بحب علی علیه السلام. اما به نظر من نکات دیگری هم هست که کار دست ایشان داده است. یک نکته را من اشاره کنم. بدنیت، می‌گوید که این آقا در جنگهای امیر المومنین علیه السلام شرکت فعالی داشته است. بگونه‌ای که کان علی یضن به یعنی چه؟ آقا دلش نمی‌خواست این برود جبهه، می‌ترسید که شهید شود و ازدست برود. و این حیف است و در چنین موقع این شخص باید باشد. یضن به علی الحرب و القتال. روش او این بود: و کان القوم اذا لقی بعضهم بعضا، اگر درگیری بود جبهه‌ها داغ بود، او کار

نفسی، اقدامی نکنم مگر با شما مشورت کنم. یقولون لا نرضی حتی تقتله، یعنی وقتی اسیرش کردند، چون بعد از نماز عشا دستگیرش می‌کنند، حضرت می‌فرمایند چه کارش کنیم چه برنامه‌ای برایش اجرا کنیم. آنها می‌گویند لا نرضی حتی تقتله، لانه سفک الدماء التی حرم الله، خونهای زیادی ریخت. دربحث سفیانی إن شاء الله بحث خواهیم کرد، ماموریت او چقدر است؟ حمل امرئه تقریبا نه ماه. بالاخره در همین حد است، مشهور همان نه ماه است. اما حمل امرئه در فقه دیگران تا هفت سال هم گفتند، که قرافی اشکال می‌کند که این چه رحمی است که هفت سال نگه می‌دارد، می‌گویند که قوی‌ترین رحم، رحم فیل است که چهار سال بیشتر نمی‌تواند نگه دارد. اما هفت سال، حالا حمل امرئه طبق فقه ما نه ماه یا کمتر، در همین حد است. مدت حکومت سفیانی نیز در همین حد است، که عمده فعالیتش هم دو ماه است. و حدود آن عراق و شام (فلسطین، اردن، لبنان، سوریه، همه اینها را شام می‌گویند) و اسطخر(خوزستان، جنوب ایران) و حجاز و ماموریتش درگیری با شیعه است، او ناصبی است. با شیعه درگیر است. در اینجا دارد که دستگیر که شد: فیقول لهم المهدی شانکم، شما می‌گویید خون ریخته است، اشکال ندارد هر کاری را که می‌خواهید انجام دهید. فیاخذہ جماعة (همه در حضور حضرت مهدی علیه السلام است) فیضجونه علی جانب شاطئ البحیرة تحت شجرة مدلاة زیر یک درخت،

فیذبحونه، همان کاری که خودش می‌کرد. سر او را می‌برند. فیذبحوه کما یذبح الکبش، قبل از آن حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: ان المهدی یقدم بخيله و رجاله و جیشه و کتائبه و جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن شماله و النصر بین یدیه و الناس یلحقونه فی جمیع الافاق. (مردم گروه گروه به ارتش حضرت ملحق می‌شوند) حتی یاتی اول الحیره، [حیره در عراق است و نزدیک کوفه]. قریبا من السفیانی و یغضب لغضب الله سائر خلقه. همه به عصبانیت می‌افتند همه ناراحت می‌شوند از کار سفیانی حتی الطیور من السماء ترمیهم باجنحتهم و ان الجبال ترمیهم بالحجاره و تجری بین المهدی و السفیانی حرب عظیم [کجا؟ در خود عراق]. حتی یهلک جمیع عسکر السفیانی همه کشته می‌شوند و ینهزم معه شردمه قلیله گروهی فرار می‌کنند فیلحقه رجل من انصار المهدی او را تعقیب می‌کنند اسمه صباح معه جیش فیستأسره، او را اسیر می‌کنند این قضایا در عراق اتفاق می‌افتد.^۱

۱. الشیعة و الرجعة، ج ۱، ص ۱۵۸.

سوال: این متنی که اضافه دارد شاید بعدا اضافه شده باشد؟

استاد: درست دقت نکردم اما آن نسخه‌ای که چاپ نجف است من نگاه کردم.

من یک تتبعی کردم ابو خالد حلبی دارد و کلبی هم دارد. من پیدا نکردم، این شخص (کابلی) جزو کسانی بوده که در سخنرانی امام حضور داشته است. من پیدا نکردم. اما شما فرمودید که ممکن است ابو خالد کابلی باشد. ابو خالد کابلی از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام می‌باشد. ایشان از اصحاب امام سجاد است و امام سجاد دو سال از عمر شریف امیر المومنین علیه السلام رادرک کردند. کسی که از اصحاب امام باشد و از اصحاب علی بن ابی طالب علیه السلام باشد، باید عمر طولانی داشته باشد.

بگذریم، من یک اشاره‌ای بکنم به آقای اصبع بن نباته، شما ص ۱۳۵ جلد ۱۱ تنقیح چاپ جدید را مراجعه کنید همان ابتدائا بیابید آراء عامه را ببینید که عامه نسبت به ایشان چه می‌گویند، کمتر اتفاق می‌افتد که این آقا را بپذیرند.

ابوبکر بن عیاش می‌گوید اصبع بن نباته و میثم بن تمار، هولاء الکذابون، اینها نعوذ بالله دروغگویان هستند. عباس دوری از یحیی بن معین نقل می‌کند که شعبی رأی رشیدا، حبه العرنی، اصبع بن نباته... اینها ارزشش را ندارند نه اصبع ارزشش را دارد نه حبه عرنی نه رشید حجری، یک جا دیگری می‌گوید لیس بتفه...

جلسه سیزدهم - ۸۸/۸/۴

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا
روحه وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

سید ابن طاووس می‌فرماید که من تضمین نمی‌کنم صحت روایت را،
صحت این کتاب و مطالبی که در این کتاب است، این را اضافه کنید:

می‌فرماید و انا من بری من خطره لانتی احکی ما اجده بلفظه و معناه؛ یعنی
ما آنچه را پیدا کردیم نقل می‌کنیم اما تضمین نمی‌کنیم و تعهد نمی‌دهیم که این
منقولات صحیح باشد.

ظاهرا یک همچون حرفی را ایشان نسبت به کتاب رجال ابن الغضائری
دارند می‌فرمایند: که من از رجال شیخ، فهرست شیخ، از نجاشی و از ابن
الغضائری نقل می‌کنم اما صحت کتاب ابن الغضائری را تضمین نمی‌کنم.

سوال: آیا ابوخلد کابلی از اهل سنت است چون برخی ایشان را از اهل
سنت دانسته اند؟

ما اهل سنت موثق داریم غیاث بن ابراهیم حفص بن غیاث که اهل سنت
هم از او نقل می‌کنند و مقبول هست. اما این سند، یک سندی نیست که بشود
به آن اعتماد کرد.

جلسه دوازدهم - ۸۸/۸/۳

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا
روحي وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

قدیمی ترین مدرک برای **خطبة البيان** کتاب حافظ رجب برسی است که تا
به الان ما به آن دست یافتیم. آیا اقدام از آن هم نقل شده است؟

دانش پژوه: از کتاب الواحده نقل شده است.

استاد: مولف کتاب الواحده کیست؟ چقدر اعتبار دارد؟ نمی‌دانیم، من دیروز
حرفهای مرحوم محقق قمی را برای شما نقل کردم. میرزای قمی، ایشان مطلب
را ریشه یابی کردند که در کتابهای قدیمی ما این خطبه نیست. شما بیابید
اشکال متنی و دلالتی کنید و بگویید این مطالبی که در **خطبة البيان** نسبت داده
شده است در این نقلها نیست. معروف این بود؟ انا الذی خلقت السموات والارض
فی طرفة عین، ایشان می‌گویند عبارت چنین است: انا الذی اجوز السموات و
الارض فی طرفة عین، یعنی عبور می‌کند از آسمانها و زمین. در فاصله زمانی
طرفة العین.

اگر این نقلها را هر چه بیشتر تقویت کنید متن تقویت میشود که در آن

عباراتی نیست که قابل توجیه نباشد، اجوز غیر از خلقت است.

دانش پژوه، فهیمی: مطلبی که سید بزرگوار (دانش پژوهان، فهیمی) فرمودند کتاب بحر المعارف، جلد ۲ ص ۵۷۰، آقای عبد الصمد همدانی، عین عبارت را برای شما بخوانم:

خطبه البیان که جمعی از علمای اهل ظاهر بر او شرح نوشته‌اند. و از اهل باطن هم محمد دهمدار، ایشان هم شرح نوشته‌اند، پس اهل ظاهر و باطن، صوفی‌ها، عرفا، بعد می‌فرمایند **خطبة البیان** که اشاره‌ای به سند نمی‌کند. می‌فرماید که جمعی از علمای اهل ظاهر این را شرح کردند. خطبه البیان این است. انا الذی عندی مفاتیح الغیب لایعلمها بعد محمدغیری خود این آقا عبد الصمد همدانی کیست؟

عبد الصمد همدانی در روز غدیر ۱۲۱۶ در هجوم وهابی‌های ملعون به کربلای مقدسه که ۲۰۰۰۰ هزار نفر را کشتند و این هم جزء شهدا بود. مرحوم آقا بزرگ در الذریعه ج ۳ ص ۴۷ به این نکته اشاره می‌کند. می‌فرماید که کتاب بحر المعارف فی العرفان و التصوف، همان حرفی که میرزای قمی زدند. فرمودند که این خطبه را چه کسی نقل می‌کند؟ عرفا و صوفیان. آغا بزرگ می‌فرماید کتاب بحر المعارف للمولی عبد الصمد الهمدانی الحائری، الشهید بها (یعنی به کربلا) یوم الغدیر، ۱۲۱۶ و ذلك فی فتنة سعود الوهابی الحنبلی، بعد می‌فرماید که

ایده باشد. می‌فرماید آنجا به همراه یارانش مستقر هستند و اینها جز یاران آقا امام زمان^۱ هستند.

رجل من عسکر، مکرم و رجل من مدینه تستر(شوشتر)، رجل من دورق، رجل من الباسیان، هشتاد نفر اینها از ایران فعلی هستند و ما بقی آنها از کشورهای دیگر هستند. حتی از افرنج، افرنج یعنی کجا؟ ظاهرا یعنی انگلستان، این روایت را ببینید تا برسیم به بحثمان.

۱. الخرائج، ج ۱، ص ۱۸۵، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۴۹۶؛ فی رحاب حکومت الامام المهدي عليه السلام، ص ۱۱۴.

خلاصه حضرت می‌فرمایند اولهم من البصره اخرهم من الیمامه و جعل علی... باز نقل به معنا کرده است و نتوانسته همه را معنا کند.

جعل یعدد رجال المهدی، سربازان حضرت و الناس یکتبون، یکی دو تا نبودند که نوشتند، ای کاش اینها ثبت می‌شد. و جمع آوری می‌شد و قال رجلان من البصره، رجل من الاهواز، از اهواز یک نفر. شاید غیر از همانی باشد که جریر بن خابور، اسمش را مستحضر هستید یا نه؟ این شخص آماده باش و مسلح است خودش و چهار هزار نفر آنها منتظر هستند، منتظر ظهور آقا هستند، حالا یا این است یا رجعت خواهد کرد، شاکی السلاح در روایت دارد، این شخص مسئول امور مالی معاویه بود. یک مادر پیری هم در کوفه داشت، روزی به معاویه گفت من می‌خواهم به کوفه بروم، دوران حکومت مولا بود. گفت می‌خواهم از مادرم دیدن کنم، گفت: نه. گفت: چرا؟ معاویه گفت: آنجا جادوگری است، او قبول نکرد، به طرف کوفه آمد، نرسیده به کوفه یک مقداری پول که همراهش بود در جائی دفن کرد تا دست کسی به آن نرسد. آن دیدبانها و آن نیروهای اطلاعاتی که دور و بر پایتخت بودند دستگیرش کردند و خدمت حضرت بردند، آقا یک نگاهی به او کردند. فرمودند که پولت را فلان جا مخفی کردی و معاویه این را به تو گفته است، او متحیر و بهت زده شد. بعد حضرت به امام حسن علیه السلام فرمود این آقا «فی جبل الاهواز»، شاید طرفهای

«ترجمه فی الروضات و ذکر تصانیف فی»، در صفحه ۳۵۳. در روضات هم صحبتی درباره همدانی آمده است.

سپس می‌فرماید که یکی دو تا چاپ هم دارد، بالاخره این مؤلف آدم خوب و متقی است. ولی متعلق به قرن ۱۳ است، این یکی، دیگر اینکه اصلا مدرک ارائه نمی‌دهد اصلا اشاره به اعتبارش نمی‌کند. می‌فرماید که جمعی از اهل ظاهر این را شرح داده‌اند. این شد مدرک؟ ما دنبال مستند می‌گردیم.

مرحوم فیض کاشانی در الکلمات المکنونه صفحه ۱۷۴ می‌فرماید: و هی ما رواه الشیخ البرسی الحلی فی کتابه المسمی مشارق الأنوار الیقین. باز به رجب برسی برگشت. و فی خطبه له انا عندی مفاتیح الغیب... بعد می‌فرماید و امثال هذه، نمی‌فرماید این خطبه بیان است. می‌فرماید که این خطبه‌ای که نقل کرده است از مرحوم برسی و امثال هذه من الکلمات کثیره و خطبه بیان عنه مشهوره این حرف مرحوم فیض است این خطبه‌ای است مشهور، و قد ذکر الشیخ رجب فی کتابه کلمات حرفهای دیگری را به آقا نسبت دادند. من هذا التیلیل روایة سلمان ابی ذر و روایة جابر فی الخطبه تطبیحیه و روایة الاصبغ؟ فی خطبه الافتخار. این هم حرف مرحوم فیض است. تنها مطلبی که می‌توان از این کتاب در مورد بحث ما استفاده کرد همین کلمه خطبه بیان عنه مشهوره است. بیش از این هم ندارد.

اما شرح فصوص الحکم، داود قیصری اصلا اسم خطبه را نمی‌برد. مضامین

رانقل می کند در ج ۱ ص ۱۴۲ فی ان العالم هو صورة الحقیقه الانسانیة. قال و یؤید ما ذکرنا قول امیر المومنین علیه السلام فی خطبه کان یخطبها للناس اشاره به خطبه البیان ندارد، انا نقطه بسم الله عن مشارق انوار الیقین.

سید بزرگوار [فهیمی]: مطالب شما غیر از اینهاست؟ البته شکر الله سعیکم، جهت تکمیل بحث ما تتبع می کنید از شما متشکریم، منتهی اینها هیچ کدامشان نتوانست سند خطبه را محکم کند.

برگردیم، تا اینجا ماچند تاروایت برای شما نقل کردیم اجازه بدهید روایت چهارم را پیرامون حسنی نقل کنیم، روایت چهارم روایتی است که مرحوم ابن طاووس، این را نقل می کند، در معجم احادیث المهدی علیه السلام چاپهای جدید ج ۴ ص ۱۵۲ از اینجا شروع می کنیم، الا انه اشبه الناس خلقا و خلقا و حسنا برسول الله (اشاره به حضرت مهدی علیه السلام است) بعد فرمودند الا ادلکم علی رجاله، نمی خواهید بالاخره راهنمایی کنیم شما را، آنهایی که خدمت حضرت هستند، قلنا بلی یا امیر المومنین علیه السلام، بفرمائید، مفصل است، شاهد من این کلمه است. و یلحقه الحسنی فی اثنتی عشرالف ملحق میشود به امام سید حسنی.

این روایت را کی نقل میکند؟ از شیعه و سنی تنها کسی که این روایت رانقل کرده ابن طاووس است. ابن طاوس (استاد علامه حلی) از آن روز تا امروز، احدی این را نقل نکرده است؛ مگر آقای صافی. ابن طاووس این را از

البته با اختلاف زیاد، اسم اصحاب است ولی با اختلاف زیاد، از اینجا شروع می کند. ابن طاوس به اصیغ بن نباته می گوید، خطب امیر المومنین علیه السلام خطبه، و ذکر المهدی و خروج من یخرج معه، و اسمائهم فقال له ابو خالد الکلبی^۱، ایشان عرض کردند: صفهم لنا، اینها را برای من توصیف کن یا امیر المومنین علیه السلام، فقال علی علیه السلام از اینجا شروع میکند... (انصافا این خطبه مطالعه دارد) ظاهرا مشکل خطبه البیان را ندارد. معجم جلد ۴ چاپ جدید ص ۱۵۲ ح ۶۵۰ الا انه اشبه الناس خلقا و خلقا و حسنا برسول الله علی ادلکم علی رجاله، فرمودند: سمعت رسول الله از پیامبر اکرم شنیدم، فرمود: اولهم من البصره. و آخرهم من الیمامه، حالا با اینکه حضرت این خطبه را در بصره ایراد کردند. اولین شخصی را که نام بردند از خود بصره بود^۲.

۱ من هرچه گشتم پیدا نکردم، ابو خالد کلبی از اصحاب امام زین العابدین علیه السلام است. امام زین العابدین علیه السلام دو سال از عمر شریف امیر المومنین علیه السلام را درک کردند. یعنی سنشان وقت شهادت آقا دو سال بوده است. امیر المومنین علیه السلام ۴۰ به شهادت رسیدند. شاید هم ابو خالد کلبی باشد.

۲ مکاتبات زیادی از کوفه با امام حسین علیه السلام شد حضرت معمولا جواب ندادند، تا نیمه ماه رمضان، سفرایی که آمده بودند با ایشان ملاقاتی کردند، جواب نامه را، به صورت یک نامه دادند. ولی از بصره حتی یک نامه هم نیامد اما حضرت ابتدائا نامه برای بصره نوشتند، اما چرا اینجا حضرت در پاسخ نامه ها تامل و بی اعتنائی، اما بصره با اینکه هیچ سابقه ای خود حضرت نامه نوشتند، ما در کتاب الایام المکیة به تفصیل این جریان را علت یابی و تحلیل کردیم.

و شهرها و کشورهای آنها را بیان می‌کند. بعد هم می‌فرماید اسمهایی است که خود پیامبر برای من نقل کرده است. بعد از آن احنف بن قیس سوالاتی می‌کند. احنف بن قیس ظاهراً مشکل داشت. اول با حضرت مشکل داشت و بعد حضرت از ایشان گله کرد که تو چرا در این اغتشاشات بصره سکوت کردی، ما از تو انتظار دیگری داشتیم، او را خیلی سخت توبیخ کرد و او هم به امام حسن علیه السلام گلابه کرد که ما مشکلاتی داریم و شما به ما نیاز دارید و ما اشتباهی کردیم چیزی نگفتیم. امام حسن علیه السلام به او فرمودند گله‌ی امیرالمومنین علیه السلام از دوستی است، اگر امیرالمومنین علیه السلام به تو علاقه نداشت، گله نمی‌کرد. خلاصه برگشت و مواضع خوبی هم دارد. احنف بن قیس همین شخص است که این پیداست در بصره نبوده است. هر چه هست، ما تلک الخصال، بعد از اینکه اسم افراد را می‌برد می‌فرماید که حضرت ظاهر می‌شود برای عده‌ای، شرایطی را از آنها می‌خواهد، سوال می‌کند که آن شرایط پذیرش چیست؟ شرایط را امام نقل می‌کنند بعد از آن، حرکت حضرت و آمدن سفیانی است، این روایت مفصل است، حالا نگوئید شما این روایت را شخص دیگری هم نقل کرده است. نه، این روایت با این تفصیل، فقط و فقط از سید بن طاوس و به نقل از سلیمی، بلکه روایت دیگری است تقریباً به همین مضمون، البته کامل هم نیست. آن را دلائل الامامه طبری نقل می‌کند از امام صادق علیه السلام.

کی گرفته است؟ شما مقدمه کتاب ابن طاوس (مقدمه کتاب ملاحم) را ببینید، می‌فرماید که ما این کتاب را از سه کتاب جمع کردیم، ۱. ملاحم ابن حماد، ۲. فتن ابی صالح سلیمی ۳. فتن ابی یحیی بزار، محور بحث ما فتن سلیمی است. چون این روایت در مورد سید حسنی را ابن طاوس از فتن سلیمی نقل می‌کند. من عبارت را می‌خوانم دقت کنید، می‌فرماید که: تاریخ نسخه الاصل، یعنی کتاب سلیمی، (این حرف سید است) تاریخ نسخه الاصل سنه سیصد و هفت هجری (و سید در قرن هفتم بود، یعنی سیصد سال فاصله) سنه سیصد و هفت بخت مصنفها السلیمی فی مدرسه المعروف بترکی بجانب الغربی، من واسط من نسخه هی الاصل علی ماحکاه من ذکره انه شاهدها.

نسخه دستخط مصنف است. از آن، نسخه‌ای برداشته شده است که در مدرسه معروف به ترکی، ولی چه کسی می‌گوید این نسخه نسخه اصل است؟ کی می‌گوید دستخط سلیمی است؟ می‌فرماید چه کسی آن را نقل کرده است؟ من ذکره انه شاهدها، آیا مرسلی از این روشتر؟ کی است «من ذکره و شاهدها؟» کی می‌گوید این نسخه اصل است و از سلیمی است؟ خوب این یک اشکال، سند مشکل دارد،

اشکال دوم، ابو صالح سلیمی کیست؟ ما که هرچه مراجعه کردیم چیزی پیدا نکردیم، خوب شما ببینید چیزی نسبت به این آقا نفیا یا اثباتا پیدامی کنید.

اولاً طریق سید به این کتاب مشکل دارد، ثانیاً خود سلیلی نه در کتب ما در کتب خودشان منابع و مطلبی ذکر نکرده است، من ندیدم، شاید هم تتبع من ناقص بوده است. ثالثاً ما اغماض می‌کنیم از اشکال اول و دوم، خود سند سلیلی به امیر المومنین علیه السلام، حدثنا الحسن بن علی المالکی، حدثنا ابو النصر. بعد دیگر نمی‌گوید حدثنا، می‌گوید عن ابن حمید الرافعی، چه فرقی می‌کند؟ می‌گوید، حدثنا، بعد می‌گوید عن ابن حمید الرافعی، در این معنات احتمال تدلیس زیاد است. چون دیگر حدثنا نیست، در آن احتمال تدلیس است و هم در آن احتمال انقطاع است. بعد از ابن حمید می‌گوید حدثنا محمد بن لیث البصری، قال حدثنا سلیمان بن عثمان النخعی، قال حدثنی سعید بن طارق عن سلمه بن انس عن اصیغ بن نباته،

اصیغ بن نباته را من قبول دارم، شخصیت ولایت مدار به تمام معنا است.^۱

۱ حالا نگوئیم چرا ایشان در کربلا نبودند؟ به نظر من ایشان با عده‌ای درزندان بودند، ایشان اول کسی است که ظاهراً تاریخ کربلا را نوشته است. ولایت مدار بوده، نسبت به ولایت و امیر المومنین علیه السلام بینش و اطاعت داشت. محو ولایت بود، نظر من است لابه لای مطالبی که پیدا کردم. ایشان رئیس گارد ویژه بود راجع به جایگاه رهبری و ولایت از اومی پرسند؟ می‌گوید من نمیدانم چه می‌گوئید، کان سیوفنا علی عواتقنا اسلحه دست من بود و نگاهم به آقا بود، من امرنا ضربنا عنقه همین که اشاره‌ای آمد سرش را از تنش جدا می‌کرد، حرف هم نمی‌زند. همین که در کتب رجالی آقایان مدحش نمی‌کنند، دُمش می‌کنند، و می‌گویند علت چیست؟ علی را خیلی دوست داشت. کان محترفا بحب علی، اینها می‌شوند نقطه ضعف. عجیب است ما نمی‌دانیم

اصیغ بن نباته از کسانی است که ولایت مدار بود، همین که پیروان مکتب خلفاء برای او بها و اعتباری قائل نیستند، همین حکایت از جایگاه ایشان در نزد آقا امیر المومنین علیه السلام دارد.

من نسبت به اصیغ حرفی نمی‌زنم و تاملی ندارم. اما قبلی‌ها (قبل از اصیغ) چه کسانی هستند؟ سلمه بن انس و دیگران، اینها یک سری مجاهیل هستند اما ببینید متن روایت را، روایتی است مفصل ببینید در این جا تقریباً شش صفحه نقل شده است. شروع آن نام یاران حضرت و مشخصه‌های آنهاست، اسم آنها چیست که یا اسمهای رمزی و مستعار است یا اسمهای واقعی، نمی‌دانم.

چه کنیم با اینها، آنکه، فُتن بحب علی، آنکه یروی فضائل اهل البیت علیهم السلام؛ الضعفاء و المتروکین: ۱/۱۲۶، رقم ۴۴۵، ترجمه اصیغ بن نباته؛ میزان الاعتدال ۱/ ۲۷۱، رقم ۱۰۱۴، ترجمه اصیغ بن نباته؛ الکامل فی الضعفاء: ۱/۴۰۷، رقم ۲۳۰، ترجمه اصیغ بن نباته؛ آنکه یروی عن علی، همه اینها را بگذارید کنار از نظر شما عادل کیست؟ آنکه یسب، آنکه ینال، آنکه یقتل، شرح حال آقای عمر بن سعد را ببینید. ثقه و هو الذی قتل الحسین، عجیب است، قتل امام حسین علیه السلام با وثاقت قابل جمع است. شما کلمه حسین را بردارید جایش کسی دیگر را بگذارید. نگویید قتل الحسین، بگویید قتل فلانی. نگویید قتل فلانی، بگویید سب فلانی. نگویید سب فلانی، بگویید لا یحب فلانی، باز می‌گوئید ثقه است؟ می‌گوئید علیه لعنه الله و الملائکه و الناس اجمعین. لا یحل الروایه عنه چرا؟ لانه ینال من معاویه، توی درس مطلبی گفته است که پرش قبای معاویه را گرفته است، فوراً موضع می‌گیرند و می‌گویند: لا یحل عنه الروایه، چیزی از او نقل نکنید، چون به صحابه پیامبر توهین می‌کند. امام حسین علیه السلام، صحابه رسول الله و فرزند ایشان است، سید شباب اهل الجنه، اما قتلش هیچ با وثاقت منافات ندارد.